



## پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و ششم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۷ گنج حضور، بخش چهارم

تیترا

«بیان آنکه عمارت در ویرانی است، و جمعیت در پراکندگی است، و درستی در شکستگی است، و مراد در بی‌مرادی است، و وجود در عدم است و علی هذا بقیة الأضداد والأزواج»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۴۱

آن یکی آمد، زمین را می‌شکافت

ابلهی فریاد کرد و برنتافت

شخصی آمد و مشغول کردن زمین شد. در همین حین یک آدم احمق او را در حال زیر و رو کردن زمین دید، نتوانست صبر کند، پس فریاد برآورد: ...

[ادامه در بیت بعد]

نکته: مولانا در این داستان به یکی از گرفتاری‌های اصلی اکثر کسانی که در تلاش برای زنده شدن به خداوند از طریق آموزه‌های مولانا هستند، اشاره می‌کند. آن گرفتاری این است که آن‌ها نمی‌خواهند من‌ذهنی را از دست بدهند بلکه می‌خواهند آن را نگه دارند و کم‌کم برخی ایرادهای آن را اصلاح کنند تا کمتر آزار برساند و بالاخره زندگی‌شان بگذرد. در حالیکه این کار درستی نیست و آن‌ها موفق نمی‌شوند. چرا که باید این زمین ذهن را بطور کامل شخم زد تا تمام الگوهای همانیده از آن خارج شود و هیچ چیزی در مرکز انسان باقی نماند.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۴۲

کاین زمین را از چه ویران می کنی

می شکافی و پریشان می کنی؟

برای چه داری زمین به این زیبایی را شخم می زنی و آن را بهم می ریزی؟ مگر این زمین چه مشکلی دارد، دلیل این کارت چیست؟

نکته: در واقع مولانا نیز آمده تا با این ابیات زمین ذهنمان را شخم بزند، اما ما از روی نادانی می خواهیم بعضی جاها دست نخورده باقی بماند و پارکِ ذهنی مان برهم نخورد؛ چرا که برای جمع آوری و چیدن این همانیدگی ها کوشش های ذهنی بسیاری داشته ایم، در حالیکه اگر تأمل کنیم با وجود تمام دستاوردهای مادی، عملاً در همه جنبه های زندگی شکست خورده ایم، چرا که به مقصود اصلی آمدنمان به این جهان نرسیده ایم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۴۳

گفت: ای ابله برو، بر من مَران

تو عمارت از خرابی باز دان

\*بر من مَران: با من مخالفت مکن، عکس «با من بران» که به معنی «با من همراهی و موافقت کن» است.

آن شخصی که داشت زمین را زیر و رو می کرد گفت: «ای احمق برو دنبال کارت و بیخودی به من اعتراض نکن. تو باید فرق بین درست کردن و خراب کردن را از هم تشخیص دهی.»



نکته: اگر پارک من ذهنی را که به نظر زمین زیبایی می‌رسد، خراب نکنیم و فقط آن را اصلاح کنیم، الگوهای جامد و همانندگی‌ها در ما باقی می‌ماند و مجدداً رشد می‌کند. تنها راه خلاصی یافتن از آن‌ها این است که زمین ذهن را بطور کامل شخم بزنیم و تمام همانندگی‌ها را از ریشه بیرون آوریم تا آن کشت اولیه رشد کند و به خداوند زنده شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۴۴

کی شود گلزار و گندمزار، این

تا نگردد زشت و ویران این زمین؟

برای مثال: تا وقتی که این زمین، زشت و ویران نشود چگونه ممکن است که به گلستان و کشتزار تبدیل گردد؟

نکته ۱: تا دردها و همانندگی‌ها زیر و زبر نشوند و نظم پارک ذهنی برهم نخورد، زندگی انسان درست نمی‌شود.

نکته ۲: اینکه فقط حرف بزنیم و در ذهن تجسم کنیم که انسان باید به بی‌نهایت خداوند زنده شود، کاری بی‌فایده است و ما را به منظور اصلی مان یعنی زنده شدن به خداوند نمی‌رساند. بلکه باید این زمین ذهن را شخم بزنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۴۵

کی شود بستان و کشت و برگ و بر

تا نگردد نظم او زیر و زبر؟

تا نظم و ساختار زمین بهم نریزد چگونه ممکن است از آن، بوستان و مزرعه و برگ سبز و میوه شاداب بدست آید؟



نکته: برای کاشتن هر دانه‌ای در زمین باید حتماً در ابتدا زمین را شخم بزنیم، چرا که این زمین سفت است و دانه در آن نفوذ نمی‌کند و خوراک پرندگان می‌شود. زمین ذهن ما نیز سفت است و تا زمانی که این همانیدگی‌ها از آن خارج نشود، ما با الگوهای جامد ذهن منقبض و سفت باقی می‌مانیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۴۶

تا بَنَشکافی به نشتر ریش چَغَز

کی شود نیکو و کی گردید نغز؟

\*ریش چَغَز: زخم سر بسته و چرکین

مثال دیگر، تا وقتی که به زخم سر بسته و چرکین، نیشتر نرنی تا چرک آن تخلیه گردد، چگونه ممکن است آن زخم خوب شده و بهبود بیابد؟

نکته: اگر ما به من ذهنی خود دست نزنیم، دردهای آن را بیرون نریزیم و فقط بخواهیم ابیات را بدون اینکه قصد تغییر داشته باشیم تکرار کنیم، در اینصورت زمین ذهن ما شخم نمی‌خورد و به هشیاری حضور تبدیل نمی‌شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۴۷

تا نشوید خِلط‌هایت از دوا

کی رَوَد شورش، کجا آید شفا؟

به‌طور مثال، تا وقتی که خلط‌ها و چرک‌های بدن با داروهای مناسب پاک و زدوده نشود چگونه ممکن است حالت تهوع و اضطراب درونی‌ات بهبود بیابد؟



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۴۸

پاره پاره کرده دَرزِی جامه را

کس زند آن دَرزِی عَلامه را؟

\*دَرزِی: خیاط

مثال دیگر، اگر خیاط پارچه‌ای را برای دوختن لباس، بُرش دهد و تکه تکه کند آیا کسی آن خیاطِ ماهر را کتک می‌زند؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۴۹

که چرا این اطلسِ بگزیده را

بَر دَریدی؟ چه کنم بَدْریده را؟

آیا کسی به خیاط می‌گوید که «چرا این پارچهٔ گران قیمت و ممتاز را تکه تکه کردی؟ آیا می‌گویند که حالا با این پارچهٔ پاره شده چه کنم؟».

نکته ۱: گرفتاری‌ای که خیلی از ما کوشندگان راهِ مولانا داریم این است که نمی‌خواهیم من ذهنی خود را از دست بدهیم، بلکه می‌خواهیم آن را نگه داشته و فقط اصلاح و تربیتش کنیم تا کم‌آزار شود، چرا که ما به استفاده از الگوهای جاافتاده و همانند ذهنی عادت کرده‌ایم.

نکته ۲: من ذهنی ما باید تکه تکه شده و از تکه‌های آن همانندگی‌ها بصورت فکر در ذهنمان آشکار شوند تا در اثر شناسایی ما، هشیاری به تله افتاده آن‌ها آزاد گردد. یعنی زمین ذهنمان را کاملاً شخم بزنیم تا اگر یک الگوی کاشته شده بود، بکنیم و دور بیندازیم و هیچ چیزی در مرکزمان نماند.



نکته ۳: اگر در اثر شخم زدن ذهنمان، ابزارهای ذهنی و دیدن برحسب باورها را از دست دادیم، نباید نگران شویم، چرا که غیر از این دید و ابزار ذهنی، یک دید و ابزار دیگری وجود دارد که شمس تبریزی، آن خورشیدی که در اثر فضاگشایی از مرکز ما بالا می‌آید، آن را به ما می‌دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۵۰

هر بنای کهنه کآبادان کنند

نه که اول کهنه را ویران کنند؟

مثال دیگر، مگر نباید برای آنکه ساختمان کهنه و کلنگی را آباد کنند و به جای آن یک عمارت زیبا و محکم بسازند، ابتدا آن را ویران کنند؟

[به بیانی ما برای زنده شدن به زندگی، باید ابتدا ساختمان قدیمی من ذهنی را ویران کنیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۵۱

هم چنین نجار و حدّاد و قصاب

هستشان پیش از عمارت‌ها خراب

\*حدّاد: آهنگر

و همچنین کار نجار و آهنگر و قصاب نیز اینگونه است که اول یک چیز اولیه را خراب می‌کنند و سپس می‌سازند.

[بطور مثال نجار یک کُنده زشت و نتراشیده درخت را ارّه می‌کند تا از آن یک صندلی درست کند.]



نکته: هشیاری جسمی برحسب همانیدگی‌ها بسیار مخرب است، چرا که با خراب کردن روابطمان به ما و دیگران لطمه می‌زند و ما را پژمرده و نژند می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۵۲

آن هلیله، و آن بلیله کوفتن

ز آن تَلَف، گردند معموری تن

\*هلیله و بلیله: نوعی میوه که مصرف دارویی دارند.

\*معمور: آبادان، تعمیرشده

مثال دیگر، میوه‌های هلیله و بلیله را به این خاطر می‌کوبند که پس از له کردن و کوبیدن آن، خاصیت دارویی پیدا کنند و موجب صحت و سلامتی بدن شوند.

نکته: مانند دانه‌ای که وقتی کاشته می‌شود باید بشکافت تا به درخت تبدیل شود و اگر دانگی‌اش را بخواهد حفظ کند، دیگر درخت نمی‌شود. برای تبدیل شدن ما نیز دانستنِ ذهنیِ ابیات کافی نیست، بلکه باید از طریق فضاگشایی با زندگی و بزرگانی چون مولانا همکاری کنیم تا ذهن همانیده ما را شخم بزنند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۵۳

تا نکوبی گندم اندر آسیا

کی شود آراسته زان، خوانِ ما؟

مثال دیگر، تا گندم را در آسیاب نکوبی و آرد نکنی، چگونه ممکن است سفره ما به وجود آن، آراسته شود؟





نکته ۱: زندگی مرتب لحظه به لحظه به ما نشان می‌دهد که چه گندمی از ما درشت است و باید آرد بشود، چرا که او هر لحظه در کار جدیدی است. ولی اکثر ما انسان‌ها نمی‌خواهیم گندم‌های درشت همانیدگی‌هایمان را با آسیاب دردِ هشیارانه آرد کنیم.

نکته ۲: اگر ما بخواهیم از جنس «آلست» شویم باید فضا را باز کنیم، تا خود زندگی به ما کمک کرده و ما را تبدیل کند. اگر با عقل من‌ذهنی بخواهیم این کار را بکنیم، شاید بعضی اوقات موفق شویم، ولی در نهایت شکست خواهیم خورد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۵۴

آن تقاضا کرد آن نان و نمک

که ز شستت وارَهانم ای سَمک

\*شست: قلاب ماهیگیری

\*سَمک: ماهی

مولانا پس از ذکر این مثال‌ها و تفهیم این نکته که هر آبادانی در دل ویرانی نهفته است، از قول موسی خطاب به فرعون می‌گوید: «ای ماهی، ای فرعون، آن حق نان و نمکی که در پیش تو خورده‌ام، مرا بر این داشته است که تو را از این دامی که مانند ماهی به قلاب آن گرفتار شده‌ای، برهانم.»

[به بیانی این لحظه ما بعنوان هشیاری حضور از طریق فضاگشایی به من‌ذهنی‌مان می‌گوییم: «تو خدمتت را کرده‌ای،

الآن وقت آن رسیده است که بروی، اگر بمانی و ادامه دهی، مانند ماهی به قلاب می‌افتی.»].



نکته: وقتی ما فضا را باز کردیم، نباید با من ذهنی مان ستیزه کنیم و بگوییم که: «این چه وضعی است، خاک بر سرت، ان شاءالله بمیری که من را به این روز انداختی!». چرا که اینها من ذهنی را قوی تر می کند. بلکه باید به آن احترام بگذاریم و فقط در هشیاری خود بدانیم که دیگر ضرورتی ندارد من ذهنی خود را نگه داریم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۵۵

گر پذیری پندِ موسی، وارهی

از چنین شستِ بدِ نامنتهی

اگر فضا را باز کنی و پند و اندرز مرا که از خرد فضای گشوده شده می آید بشنوی از چنین دامِ بد و نامنتهای همانیدگیها رها خواهی شد.

نکته: ما بعنوان من ذهنی در همین چند سالی که در این جهان فرصت زندگی کردن داریم، باید از طریق فضاگشایی و گوش سپردن به نصیحتهای هشیاری حضور که از خرد زندگی و فضای گشوده شده می آید، خود را از دام همانیدگیها آزاد کنیم. در غیر اینصورت تا اِلی ماشاءالله گرفتار دامِ بی پایانِ همانیدگیها خواهیم بود.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۵۶

بس که خود را کردهای بنده هوا

کرمکی را کردهای تو ازدها

\*هوا: خواستههای من ذهنی



[موسی به فرعون و همچنین قسمت حضور ما به من ذهنی مان می گوید:] «از بس که خود را با آوردنِ ذهن به مرکزت و فکر و عمل کردن از طریق آن اسیرِ هوی و خواسته‌های نفسانی کرده‌ای، این من ذهنی را که مانند کرمی کوچک است، به اژدها مبدل ساخته‌ای.»

نکته ۱: ما به عنوان من ذهنی بنده «خواستن» شده‌ایم، خواستنی که لازم نیست، بلکه یک نیاز روان‌شناختی است. بنابراین ذهن ما را زیر کنترل گرفته است، طوری که اگر بخواهیم پنج دقیقه «آنصتوا» را رعایت کرده و فکرهای همانیده نکنیم، نمی‌توانیم. چرا که فکر می‌کنیم اگر افکار متوقف شوند، ما می‌میریم.

نکته ۲: وقتی در اثر اینکه کسی به ما توجه نمی‌کند، تأیید نمی‌شویم، دیگر راجع به ما صحبت نمی‌کنند یا کم صحبت می‌کنند، ما به عنوان من ذهنی کوچک و پژمرده شده و شروع به ایجاد درد و ناراحتی می‌کنیم، در واقع اژدهای من ذهنی ما را می‌بلعد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۵۷

اژدها را اژدها آورده‌ام

تا به اصلاح آورم من دم به دم

من نیز اژدهای زندگی را در مقابل اژدهای نفس، من ذهنی تو آورده‌ام تا لحظه به لحظه نفس ناپاک تو را با نفس پاک این اژدها اصلاح کنم.

[به عبارتی ما باید فضا را باز کنیم تا اژدهای زندگی از درون ما بالا بیاید و اژدهای من ذهنی مان را ببلعد. این در واقع همان شخم زدن ذهن ماست.]



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۵۸

تا دم آن از دم این بشکند

مار من آن ازدها را برگند

تا دم آن ازدهای نفس، من ذهنیات با دم ازدهای حضور شکسته شود، یعنی نفس اماره تو مغلوب معجزه الهی من شود. و ازدهای من آن ازدهای من ذهنی تو را شخم زده، از بین ببرد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۵۹

گر رضا دادی، رهیدی از دو مار

ورنه از جانت برآرد آن، دمار

\*از جان دمار برآوردن: جان را به عذاب و هلاک دچار کردن

موسی به فرعون می گوید: «اگر به دعوت من گردن نهی و تسلیم شوی. از دست هر دو مار خلاص خواهی شد و الا آن مار تو را هلاک خواهد کرد.»

به بیانی خداوند به ما می گوید: «اگر لحظه به لحظه رضا دهی تا با شخم زدن زمین ذهنت، همانیدگی ها را از جا بکنم و بیرون بیندازم، از دو مار که یکی مار زندگی که من هستم و یکی هم مار خودت که من ذهنی توست، رها می شوی. وگرنه مار من تو را رها نمی کند.»



نکته: ما به عنوان من ذهنی فکر می‌کنیم دل ما خیلی سفت است و خیلی پایدار هستیم، در صورتیکه هر لحظه در معرض «قضا و کُنْ قَآن» زندگی بوده، و نمی‌توانیم من ذهنی و وضعیت فعلی خود را حفظ کنیم. یعنی تا زمین ذهنمان شخم زده نشود، زندگی ما را رها نمی‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۶۰

گفت: ألحق سخت أستا جادویی

که درافگندی به مکر اینجا دویی

اما فرعون زیر بار نرفت و گفت: «ای موسی، الحق که واقعاً جادوگر ماهری هستی، زیرا با مکر و حیلۀ خود در میان ما تفرقه و جدایی بوجود آوردی.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۶۱

خلق یکدل را تو کردی دو گروه

جادویی رخنه کند در سنگ و کوه

تو مردم متحد و یکپارچه را که قبلاً من را خدا دانسته و می‌پرستیدند به دو گروه موافق و مخالف مبدل ساختی، زیرا جادوگری حتی در سنگ و کوه هم اثر می‌گذارد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۶۲

گفت: هستم غرق پیغام خدا

جادویی کی دید با نام خدا؟



موسی گفت: «من فضا را باز کرده‌ام و پیغام خدا از من صادر می‌شود. چه کسی تا به حال دیده است که انسان با فضاگشایی و با نام خدا جادوگری کند؟». یعنی جادو با امور الهی قابل جمع نیست.

نکته: ما با آوردن ذهن و دردها به مرکزمان و برحسب آن‌ها اندیشیدن، به نوعی جادو و سحر می‌شویم، منتها سحر بد و حرام، ولی وقتی فضا را باز می‌کنیم و اجازه می‌دهیم پیغام زندگی از فضای باز شده به گوش ما و دیگران برسد، سحر حلال می‌شویم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا مظاهری

منابع: برنامه ۹۷۷ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com